

مشاهیر گرگان و استرآباد
فخرالدین اسعد گرگانی
به روایتی دیگر



حسین ضمیری*

و اینک منم شاعری از خطهی گرگان، شهری ادیب‌پرور و هنردوست با مردمانی که اهل کتاب بوده و هستند.

مرا به چه میزان می‌شناسید؟ در حد یک نام؟ یک شهرت؟ یک میراث‌دار زبان فارسی؟ یک منظومه‌سرای؟ یک...

آری و اینک منم فخرالدین اسعد گرگانی شاعر داستان‌گوی نیمه‌ی نخست قرن پنجم هجری. صاحب منظومه‌ی بلند و عاشقانه‌ی ویس و رامین

هم‌زمان با شاه طغرل به دنیا آمدم و زیستم. هنگامی که شاه طغرل از اصفهان به قصد تسخیر همدان خارج شد، من با عمیدابوالفتح مظفر نیشابوری -حاکم وقت اصفهان- در اصفهان ماندم و گفتگوی شبانه‌ی ما ختم به سرایش منظومه‌ی ویس و رامین شد.

این داستان از زبان پهلوی به زبان فارسی درآمده و تا آن‌جا که توانستم، بسیاری از لغات پهلوی را در سرایش این منظومه‌ی ماندگار به نیکی نگاهبانی و حفظ کردم. صد البته منظومه‌ی پهلوی این اثر؛ به نثری شیوا به نگارش درآمده بود و من پس از خوانش‌های متعدد آن و نگاهی تازه و گفتگوی بسیار با مظفر نیشابوری سعی وافری در سرایش این منظومه کردم.

پس از من شاعران سترگی هم‌چون نظامی گنجوی - در هنگام خلق منظومه‌های عاشقانه‌ی خود هم‌چون خسرو و شیرین - به برخی از کلمات و واژه‌های کتاب من، نظر ویژه‌ای داشته‌اند.

داستان ویس و رامین از داستان‌های کهن فارسی و مربوط به اواخر دوره‌ی اشکانیان بوده و پیش از خلق این اثر توسط من نیز دارای شهرت و آوازه بوده است.

مذهبم اسلام و مشربم اهل اعتزال یا بهتر بگویم از اهالی فلسفه بودم.

وفاتم را در سال ۴۴۶ هجری نگاشته‌اند، هر چند خودم اعتقاد به مانایی و ماندگاری دارم چون اثرم زنده است.

*شاعر، نویسنده،

کارشناس امور فرهنگی
و هنری

این اثر را از سال ۴۴۶ تا ۴۵۵ هجری - در حدود یک‌هزار سال پیش - و در ۸۹۰۰ بیت با تعلقاتی هم‌چون اسامی شخصیت‌ها، اماکن، شیوه‌ی ازدواج و تاثیر ستارگان بر سرنوشت انسان‌ها که ریشه در فرهنگ ایران کهن دارد نگاشته‌ام.

منظومه‌ای به غایت روان و ساده و دلنشین که بیشتر وقایعش در شمال ایران از مرو تا همدان و نخجیرگاه گرگان اتفاق می‌افتد. در میانه‌ی این روایت، نگاهی به فتوحات طغرل در خوارزم، خراسان، طبرستان، ری، اصفهان و کرمان نیز داشته‌ام.

داستانم را به نیکی بخوانید، لذت ببرید و به گرگانی بودن خود ببالید. به فرزندان خود بیاموزید که هم‌نشینی به از کتاب مخواه و اما چند بیتی از این منظومه‌ی باشکوه:

چه خوش روزی بود روز جدایی	اگر با وی نباشد بی‌وفایی
نبینی باغبان چون گل بکارد	چه مایه غم خورد تا گل برآرد
به روز و شب بُدی بی‌صبر و بی‌خواب	گهی پیراید او را گه دهد آب
همیشه سنگ و آهن بار دارد	همیشه کوه‌کنند کار دارد
منم چون شاخ تشنه در بهاران	تویی هم‌چون هوا با ابر باران
منم درویش با رنج و بلا جفت	تویی قارون بی‌بخشایش و زفت؟
گر امیدم نماند وای جانم	که بی امید یک ساعت نمانم

پایان معرفی خود را به معرفی استاد خودم ابوسلیک گرگانی شاعر و موسیقی‌دان بلندآوازه‌ی نیمه دوم قرن سوم هجری - حدود ۱۲۰۰ سال پیش - پیراسته می‌کنم. وی سومین شاعر پارسی‌گویِ دَری‌ست که اسباب افتخار و مباهات گرگان‌زمین است. گوشه‌ی بوسلیک نام یکی از دوازده مقام موسیقی ایران بود - که امروزه آن دوازده مقام تبدیل به هفت دستگاه موسیقی شده‌ست - اگرچه در دستگاه نوا قرار دارد ولی به دستگاه شور نزدیک‌تر است.

و اما دو بیت از این شاعر نامدار:

خون خود را گر بریزی بر زمین	به که آبروی ریزی در کنار
بت پرستنده به از مردم‌پرست	پند گیر و کار بند و گوش دار

گرگان - بهار ۱۴۰۰